

۱۵۸۷۷۷۷۷
۱۵۸۷۷۷۷۷
مدتی این مثنوی تأخیر شد
مهلتی بایست تا خون شیر شد

تبارک تاریخی اندیشه

زیستنده

نورانی پزشکی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه	: پزشکی، نورالدین، ۱۳۳۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: تارک تاریخی اندیشه/ نویسنده نورالدین پزشکی.
مشخصات نشر	: تهران: بذرافشان، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۱۴۰ ص.
شابک	: 978-600-98359-0-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۱۳۷] - ۱۳۹.
موضوع	: فلسفه -- تاریخ
موضوع	: Philosophy -- History
رده بندی کنگره	: B۹۹/ف۲۲پ۴ ۱۳۹۶
رده ی بوی	: ۱۰۹
شماره کتابت: سی ملی	: ۴۹۲۷۲۴۸



تاریخ اندیشه

تألیف: نورالدین پزشکی

ناشر: انتشارات بذرافشان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۳۵۹-۰-۴

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶

تیراژ: ۳۰۰ جلد

چاپ و صحافی: دیجیتال پارت

قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال

آدرس پخش کتاب کوهسار: تهران، خیابان دوازده فروردین، کوچه نوروز، پلاک ۲۵

تلفن: ۶۶۴۰۵۷۷۲-۶۶۴۱۷۴۲۵-۶۶۴۶۵۴۲۶

فهرست مندرجات

۷	پیشگفتار.....
۱۳	نقد بر هایدگر.....
۵۹	در باب تضاد.....
۶۳	بازیابی دوره.....
۶۷	نیم‌نگاهی به سلاطین از ۱۹۱۷ درون.....
۹۵	گزیده‌های فلسفی.....
۹۶	انکشاف رابطه‌ها.....
۹۷	فلسفه انسانی.....
۹۹	لنینیسم.....
۱۰۱	شکست؟!.....
۱۰۵	پسگفتار ۱.....
۱۱۳	پسگفتار ۲.....
۱۲۳	بن‌مایه‌های هگلی فلسفه‌ی مارکس.....
۱۳۶	کتاب نامه.....

پیشگفتار

پیشه‌نار را با جمله‌ای از استاد کریم مجتهدی شروع می‌کنم. «تاریخ فلسفه الزاماً نقطه‌ی صیورورت فکر و گذرا بودن آن دلالت ندارد بلکه نشانی‌ست از تحرک ذاتی و استیقای نه‌تفک^۱». بررسی اندیشه‌های فلسفی از هر سنجی ما را موظف می‌کند تا به‌منوای اندیشه فیلسوفان چه گذشته و چه معاصر بهتر پرداخته شود. برای نمونه نگارنده برای ده سال به‌دگر و به‌ویژه هستی و زمان از سه ترجمه استفاده کرده‌ام. وجود زمان، ترجمه محمود نوالی، هستی و زمان، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و بالاخره هستی و زمان، ترجمه سیاوش جمادی. این ترجمه (سیاوش جمادی) از نظر فهم بهتر متن به ترجمه سلیس روان پرداخته و به‌ویژه با شرح بخشی از واژگان و جملات هایدگر خواننده را تا به آخر با خویش هم‌سو می‌کند و لازم آن است که در اینجا یادآوری کنم که ای کاش متجربانی از این قبیل دست به ترجمه و شرح کارهای هگل نیز بپردازند (قبلاً زنده یاد هایدگر بابت و باقر پرهام با ترجمه اندیشمندان برخی کارهای هگل گام‌هایی برداشته‌اند که البته کافی نیست) به هر حال البته در میانه این همه مفسران و پروفیسورهای دانشگاهی که اکثراً کارشان تفسیر و تبیین فلسفه‌های رسمی و دولتی است و اینکه گوئی برار است رد و رنج زحمتکشان را با شمشیر حاکمیت واژه‌گان تزئین کنند. آنان که اصولاً فلسفه را زمانی فلسفه می‌نامند که دستگاه عریض و طویل قدرت مهیب سرمایه را نه تنها

^۱ لایب‌نیتس و مفسران فلسفه او - کریم مجتهدی

توضیح که توجیه نماید. آنان که مدارک گونه‌گون دانشگاه‌های داخل و خارج را چونان شمشیر حاکمیت سرمایه هم‌چون شمشیر دموکلس بر بالای گردنمان نهاده‌اند دیگر ما و امثال ما را چه رسد به مناقشه با ایشان. زمانی که از فلسفه صحبت می‌کنند گویا امری قدسی است که فقط ورود به ساحت آن مخصوص آنانی است که در این کاست فرهنگی و یا به عبارتی در این اشرافیت کاذب فلسفه حاکمیت جایی را اشغال کرده‌اند. آنان چنان با نخوت صحبت می‌کنند که گویا نوده‌ها و زشتی‌ها تنها کاری را که باید انجام دهند کاری است و تفکر و فلسفیدر فقط به متفکرین و فیلسوفان بسنده باید باشد و در این میانه از قضای روزگار از راست‌ترین معادل فرهنگ بورژوازی تا تندترین طیف روشنفکران چپ‌گرای سنتی همه با هم یک نتیجه می‌رسند، نتیجه‌ای که افلاطون آنرا به عنوان مدینه فاضله انسانی ترسیم کرده بود. در این جامعه آرمانی قرار است زحمتکشان کار کنند، فیلسوفان حکومت و برای مهار حرکت‌های اعتراضی این توده‌ها و سرکوب آنان بخشی هم به نام جنگاوران مددکار حاکمان باشند در واقع واسطه بین توده‌ها و حاکمین جنگاورانند اینکه تاکنون نیز این چنین بوده است نه دلیل صحت اندیشه افلاطون که بل به خاطر سببیتی است که حاکمان در طول تاریخ از خود نشان داده‌اند. گفتیم از فلسفه چونان امری قدسی صحبت می‌شود. وقتی از یک فیلسوف مشخص صحبت می‌شود برای اینکه ما را بترسانند سرآیند پیران نهاد دهنمان را تعیین می‌کنند با این بیان که این فیلسوف زبانی پیچیده دارد و مفاهیمش دو پهلو و حتی چند پهلوست و در نتیجه فهم او دشوار و ترا نرسد که چند و چون کنی. نعوذ بالله گوئی دارند درباره کتاب آسمانی صحبت می‌کنند که آیاتی محکم دارد و متشابه و تفسیر و تفکیک این آیات نیز به عهده راسخون فی‌العلم است که پس اگر اینگونه باشد چرا مترجمان و شارحان ما باید کمر همت ببندند و کار را ترجمه کنند از کجا معلوم که آنان خود، متن را دریافته‌اند؟ آیا این گفته به مفهوم این نیست که

اینان طرف خویش را عاجز و ناتوان از درک مفاهیم فلسفی بحساب آورده و گونه‌ای القاء می‌کنند که جامعه اگر زنده است نه با کار طاقت‌فرسای کارگران و زحمتکشان که بل با افاده‌های روشنفکری ماست. آیا این گونه مخاطبان خویش را فراخواندن به یک نتیجه تاریخی نمی‌رسد که اصولاً حاکمیت باید از آن نخبگان باشد؟ اگر اینگونه باشد این گونه حاکمیت‌ها را که مدتهاست تجربه کرده‌ایم و نتیجه نیز، اینک روشن است. هات از این همه اشارات پنهان و آشکار برای ورود به بحث این بود که بهتر آن دیدم که در رابطه با هایدگر نکاتی چند مطرح کنم در این مورد کافی است به مقدمه مترجمان و شارحان او توجه کنیم تا دریابیم که چگونه سعی شده تا نظریات او را (که در چهار جلد منظمین متافیزیکی قدیم، اما با شکلی جدید می‌گنجد) آنچنان پیچیده و با ابهام نشان دهد که خواننده ابتدا حیران می‌ماند که با این توصیف آنها خود چگونه تواند فهماند و عمق مفاهیم فلسفی او پی برند؟ مگر می‌شود آدمی که با تاریخ تفکر فلسفی در غرب آشنا شد در ضمن هر اندیشه‌ای را در شاکله تاریخی آن بررسی نماید. نداند که برای نمونه Dasein^۱ (وجود، هستی) به چه مفهوم است و یا نداند که اصولاً تفکر و مادیات از خود بیان یک وجه یا چند وجه از یک واقعیت تاریخی است. البته اینکه خوانش یک متن فلسفی با خواندن یک رمان یا یک واقعه تاریخی متفاوت است امری روشن است. البته، تاریخی است و در واقع مستور، این است که اصولاً قرار نیست یک فیلسوف نظریه و باسیسمی ارائه کند که از سیر تا پیاپی جامعه انسانی را توضیح دهد. این امر در مورد هایدگر هگل و مارکس نیز قابل تسری است چرا که در غیر این صورت ما دیگر با یک سیستم تشریعی مواجه‌ایم که در واقع خاص مشارب الهی است و این مسئله‌ای است که

تمامی هایدگریان در نفی آن میکوشند فراتر، اینکه آنها سعی می کنند تا به جای یقینی برخاسته از ایمان به ایمانی برخاسته از یقینی غیرمتافیزیکی از آموزه های این متفکر دست یابند اگر اینگونه باشد دیگر بازی با واژگان در سطح همان زمانه و کارکرد تاریخی همان واژه (مانند معنای واژه Dasein که در آلمانی و در فلسفه آلمان به مفهوم وجود، هستی) معنا می یابد نه تأویلی که ما بر متن می خواهیم تحریف کنیم. به هر صورت در این دفتر که دفتر سوم از جستجوهایم را در مورد فلسفه و فلسفیان تشکیل می دهد کوشش کرده ام تا مفاهیم مورد واکاوی را هر چه روان تر و ساده تر توضیح دهم. کاری که برای فهم پذیرتر کردن مفاهیم فلسفی ارائه شده توسط فیلسوفان اشرار می نماید. تأکید بر طبقاتی بودن مفاهیم فرهنگی، پرده برداری ائی است از هر رزه هاقتی موجود در جامعه ما و جامعه جهانی. این که تا چه حد موفق بوده ام یا نه؟ بر گردد به نگاهی که خواننده از آن منظر کار حاضر را ارزیابی می کند. هر اثری در عرصه پژوهشی، زمانی که هنوز به جامعه ارائه نشده کاری خصوصی است و طبعاً پاسخگویی ای نیز بر کار نیست. اما زمانی که به جامعه عرضه می شود متن به تعداد خوانندگان آن تفسیر یافته و تفاسیر هرمنوتیکی آنها از همان متن نیز به کثرت می گراید لذا بیهوده نیست که بپذیریم گاه ممکن است از یک متن مضامینی را استنباط کنند که کلاً مورد نظر مولف آن بوده، چرا که هرچه ایجاز بیشتر، ابهام فروتر و در نتیجه هرمنوتیسم تحمیل شده به متن گسترده تر. متن مورد نظر را تازک تاریخی اندیشه نام نهاده ام چرا که در مقاله نقد هایدگر و سه مقاله بعد از آن دیگر دست نوشته ها شکل مقاله به مفهوم رایج آنرا نداشته که اصلاً به یک انشای کوتاه هم شبیه نیستند. بلکه سعی کرده ام نوع نگاهم را به زندگی و زندگی در زندگی، در لحظات خاصی که ذهن شورشی بوده است به ردای مفاهیم بر قبای گزین گوئی درآورم در این گونه از نگارش نیز زمان و مکان مطرح نبوده اند گاه در خلال کار و گاه در آرامش شبانه ای. اندیشیدن مداوم

در رابطه با تعریفی از آگاهی، مسئله‌ای است که مرتباً با مفاهیم متفاوتی در ذهنم می‌خلد، خلیدنی آرام اما عمیق. در یک نگاه عرفانی آدمی گاه عاشق وجه ظاهر می‌شود. گاه به گنوسیسم روی می‌آورد و عاشق وجه پنهان می‌شود. گاه عیان را می‌بیند و گاه نهان را. گاه پای به ریسمان الست می‌بندد و گاه بدنبال سرمدیت می‌دود. گاه می‌خواهد به روایت قرآنی، نفسی مطمئنه شود تا در قرب یار بیارآمد و گاه در صحنه تاریخ بی توجه به نام و نان و ننگ برای آرمان‌های انسانی پای در نبردی بی‌مان میگذارد. گفته آمد که در مفهوم آگاهی آن چنان باید غور کرد تا به این مفهوم زودآشنا و درخشان نفوذ نموده تا جایی که تفکیک آن از پراتیک غیرقابل تشخیص شود. چرا که آگاهی یعنی هستی آگاه. اما هستی آگاه چیست. این هستی بالضروره هستی اجتماعی است. هستی‌انی که دائماً خویشتن را تجربه می‌کند. اما این تجربه تعریفی به مفهوم پریوپویتی کلمه ندارد. این تجربه آگاهی و آگاهی را دائماً تجربه کردن از آنجا که به هستی اجتماعی این آگاهی پیوستگی دارد به لاجرم تعیین خویش را دائماً در بازتولید خویش می‌یابد. در نتیجه دیگر نیازی باین نیست که این آگاهی در بازتولید ثانوی خویش محدود بماند. این آگاهی در نفس ابژه خویش نفوذ می‌کند و آنرا در خویشتن حل نموده به وحدت عینی خویش دست یابد و در این راستاست که سوژه با کنشگری خویش بر ابژه اثر می‌گذارد و به وحدت فاعل شناسا با موضوع خویش می‌انجامد. پس بی‌بنیاد نیست اگر اعلام کنیم که هم سوژه و هم ابژه و هم رابطه آنها با هم یک فرایند اجتماعی و بالضروره تاریخی است. اگر برای یافتن فاعل شناسا و موضوع آن به صورتی انتزاعی کوشش کنیم همان نتیجه‌ای می‌رسیم که هایدگر دربارهٔ وظیفه تفکر اعلام می‌کند (مراجعه شود به نقدی بر هایدگر در همین مجموعه). حال آنکه سخن بر سر رسالت آگاهی است و نه تعریف آن. [یکی از سنت‌های تفکر ارسطوئی پیدا کردن تعریف همه تعریف‌هاست] به عبارتی همان احکام فراتاریخی. آگاهی یعنی حضور همان، در تعیین خویش،

بازتولید دستگاهی مفهومی است که بر بنیان‌های مشخص تاریخی خویشتن را تعریف می‌نماید. و لذا دور نیست اگر آگاهی را نه نمود هستی آگاه که بل عین همان هستی یا همان جانِ تپندهٔ یک طبقه تاریخی تعریف کنیم.

وجه پیدا و پنهانی که آمد تا پیش از ظهور بورژوازی و جنبش مدرن خویشتن را در مفاهیمی اسطوره‌ای بیان میکرد جهان باستان و قرون وسطی سرشار از قصه‌ها و افسانه‌هایی است که درخاطره تاریخی هر قومی حضور دارند از چین و هند باستان تا ایران و تمدن بین‌النهرین. قهرمانانی که بازگوی همان عنصر تکاپوگر جاودانگی است تحقق آن جاودانگی در چگونگی عشق به زندگی و باختن سر در راه همین زندگی است. صریحاً، اسطوره و مذهب دائماً خویشتن را با فلسفیدنی مدام بازسازی کرده‌اند تا در واقع به پایا تراژیک خویش در عرصهٔ فکری، زمینه را برای ظهور فرهنگ بورژوازی که می‌باید جهان را با جنگ و قهر یا به قول مارکس با توپ و تفنگ بزیر سلطه درآورد همراه سازند. اولین و آخرین اندیشمند بورژوازی که سعی بر حل اساطیر در فلسفه داشت هگل بود اما او نیز در تحلیل نهائی با حل دستگاه مفهومی خویش در اسطورهٔ مسیح به پایان نرسید. نه‌تنها این طبقه اجتماعی از نظر تاریخی رسید. پس بهتر این است تا با توجه به مایه تاریخی معینی که در آن قرار داریم. مفهوم آگاهی، یعنی آگاهی‌رهای بخش و به بیان دیگر نوع آگاهی که تحقق خویش را در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه متعین کرده است بپذیریم. در واقع نقد هایدگر و سه مقاله بعدی که در پی آن می‌آید مدخلی است بر این سرگذشتی که ستاخانه به دالان تاریخ. این‌گونه است که با جاری شدن مفاهیم در رود ذهن هر آنچه می‌آید برخاسته از روانی است که از بطن هستی اجتماعی می‌جوشد بقول مولانا:

کار عارف راست کو نه احوال است چشم او بر کشت‌های اول است